

## خودم با داستان‌هایم زندگی

### می‌کنم و لذت می‌برم

۴۰ سال طول کشید تا یک رمان بنویسم و ۴۰ سال بعد می‌توانم یک رمان دیگر بنویسم. اگر من بخواهم پنج کتاب در عمرم چاپ کنم، خدا باید ۲۰۰ سال عمر به من بدهد! البته این شوخی است و من حداقل پنج کار بالای ۲۵ تا ۳۰ هزار کلمه دارم که متأسفانه رهای‌شان کرده‌ام. اخلاقی دارم که باید زیست رمانم فراهم شود و متأسفانه بعضی طرح‌هایم امکان این زیست را ندارد. مثلاً کار نصفه‌کاره‌ای در مورد زندگی ایزدی‌ها دارم که اصلاً امکان سفر و دیدن شنگال را در عراق نمی‌دهند، یا کاری در خصوص بهایی‌ها دارم که تا حدودی هم پیش‌رفته‌ام اما آن هم امکان زیست را به من نمی‌دهد. البته به غیر از رمان، کتاب‌های دیگری در این مدت کار کرده‌ام؛ مثلاً کتاب خاطره - روایتی به نام «درخت تنها» را با نشر جمرکان کار کردم که آن کار هم ۱۴ ماه طول کشید، چون تحقیقاتش بسیار وسیع بود و برای این کتاب به مناطق تفحص رفتم و با بچه‌هایش همراه شدم.

دو کتاب دیگر هم در حوزه خاطره - روایت دارم و در سال گذشته یک مجموعه داستان نوجوان و یک کتاب خشتی کودک هم منتشر کرده‌ام. خیلی هم بی‌کار نبوده‌ام و راستش الان هم مشغول سردبیری نشریه نوجوان «سلام بچه‌ها» هستم که خیلی وقت از من می‌گیرد.

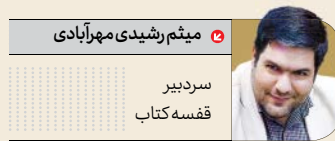
من در زمینه هنر کارهای مختلفی انجام داده‌ام، مرتباً بین رشته‌های هنری کانال عوض کرده‌ام و هر زمانی به فراخور حس و حال در رشته‌ای فعالیت داشته‌ام. از بازیگری تئاتر شروع کرده‌ام و از عکاسی و گرافیک گرفته تا فیلمسازی، نویسندگی، کارگردانی و ... کار کرده‌ام. اینها همه من را راضی و زنده نگه داشته و فکر می‌کنم زندگی همین است. قرار نیست اتفاق خاصی بیفتد، قرار همین است؛ لذت بردن از زندگی. در تمام این سال‌ها از زندگی‌ام لذت برده‌ام و البته بوده‌اند کسانی که از هنرهای مختلف من لذت برده‌اند. حالا هر کس نظری دارد، بعضی می‌گفتند کاش فقط تئاتر کار می‌کردی، بعضی می‌گویند تو فقط باید بنویسی، بعضی حتی من را به مستندسازی، فیلمبرداری و ... تشویق کرده‌اند اما من از همه این هنرها لذت برده‌ام و به‌جا از هر کدام در دیگری استفاده کرده‌ام و حتماً دیده‌اید که در «وضعیت بی‌عاری» چقدر از تکنیک‌های تئاتری و روایت نمایشی بهره برده‌ام یا ادبیات کهن مثل هزارویک شب چقدر به کار من آمده یا قاب‌بندی سینمایی و کادر بندی عکاسی و ... در داستان هم برایم قضیه طور دیگری است، این نیست که حتماً کاری منتشر کنم، همین که صبح با داستان بیدار می‌شوم و تمام روز ذهنم درگیر داستان است، خوشحالم و خیلی وقت‌ها دلیلی نمی‌بینم خواننده دیگری داشته باشم. خودم با داستان‌هایم زندگی می‌کنم و لذت می‌برم، می‌دانم خودخواهی است اما انسان تا خودش را دوست نداشته باشد که دیگران را دوست نخواهد داشت.

## با حامد جلالی درباره رمان پرسروصدایش

# ردپای شهیدان اندرزگو

«وضعیت بی‌عاری» قبل و بعد از برگزیده شدنش در جایزه جلال بحث برانگیز بود و از حامد جلالی خواسته بودیم بنشینیم به گفتن و شنیدن حرف‌هایی که تا امروز نژده بود. بزرگوارانه پذیرفت و همراه با سرکار خانم سمیه سلطانپور، مهربانانه به سؤالات و ابهامات ما پاسخ گفت.

گفت‌وگوی ما در کافه کتاب زیتون، چهار ساعت طول کشید و اگر حامد جلالی نمی‌خواست به قم برگردد، می‌شد بیشتر از این هم ادامه داد. او گرچه دستی بر تئاتر داشت اما بازیگر نبود. حرف‌هایش نشان از سادگی و بی‌پیرایگی داشت و همین بود که چهار ساعت به قدر چند دقیقه برای ما گذشت.



میثم رشیدی مهرآبادی

سردبیر  
قفسه کتاب



### برداشت از آیه قرآن

در نوشتن رمان وضعیت بی‌عاری دوست داشتم از تجربه‌های ۴۰ ساله‌ام بسیار بهره ببرم. من زیست‌های متفاوتی را تجربه کرده بودم؛ چه در هنر و چه در برخورد با مردم؛ گروه‌ها و اصناف مختلفی را دیده بودم و با آنها زندگی کرده بودم. تمام سعی‌ام را کردم تا همه این تجربه‌ها به قدر کفایت و به‌صورت منطقی در رمانم بازگذاری شوند. مثلاً مفهومی را از نظر معنوی می‌خواستم داشته باشم و این مفهوم را می‌خواستم به شیوه‌ای انتقال دهم؛ شیوه «کاشت» داشت و برداشت؛ وقتی «حلیمه» و «رام» همدیگر را می‌بینند و حس می‌کنند عاشق هم شده‌اند، هر دو احساس گناه می‌کنند، چون از دو دین مختلف هستند. دختر برای جبران این گناه به قرآن پناه می‌آورد و آن را که باز می‌کند به آیه‌ای خاص می‌رسد. پسر می‌خواهد و از زبان دین خود مضمون همان آیه را می‌شنود. بعدها در یک سوم پایانی کتاب این دو نفر جایی نشسته‌اند و رام که هم مندائی است و هم مسلمان اما بین این دو مانده و ادعا دارد این دو دین با هم فرقی ندارند و هر دو یک حرف را می‌زنند، دارد قرآن می‌خواند و به همین آیه می‌رسد... آیه‌ای که در ابتدای کتاب آمده و در این قسمت رمان باز تکرار می‌شود، چیزی را برای کسی که بخواید به زیرمتن رمان توجه کند منتقل می‌کند که خواسته من هم بوده است و در انتهای رمان کاملاً این آیه تفسیرپذیر است و مرحله برداشت آنچه در ابتدا کاشته بودم فرا می‌رسد: «قُلْ لِّیْ یُصِیْبِنَا اِلَّا مَا کُتِبَ... اِنَّا هُوَ مُوَلَّانَا وَ عَلَیْ... فَلَیْتُوْکُلِ الْمُؤْمِنُوْنَ» آیه ۵۱ سوره توبه

### ماجرای شهید اندرزگو

مادر من نقل می‌کرد شهید اندرزگو از دوستان نزدیک پدرم بود و وقتی به قم می‌آمد برای این کارهای



انقلابی‌اش را پیش ببرد، خواهر من را که آن زمان خیلی کوچک بود با خود می‌برد که کسی به او شک نکند، این داستان به من کمک کرد تا ابتدای رمان که صاحب، حلیمه را برای کارهای انقلابی‌اش با خود می‌برد را بسازم. یا ارتباط اندرزگو با مراجع قم و این که برای پدرم دو تا اسلحه کلت کالیبر ۲۲ آورده بود، آن قسمتی را که صاحب از اندرزیان اسلحه‌ها را می‌گیرد و ... به همین ماجرا برمی‌گردد. زندگی شیخ ابوالقاسم که نام پدرم نیز هست شباهت زیادی به زندگی پدرم دارد، همان روحیه مبارزاتی و همان عشق به همسر و فرزند و همان احترام و عزت به دیگران. من در دنیای رمان چیزی دور از زندگی و تجربیات شخصی نویسنده نمی‌بینم و هرچه بررسی کردم، دیدم کارهای موفق دنیا بسیار وابسته به تجربه زیسته نویسندگان اثر بوده و هست. برای همین خودم را موظف کردم تا ۴۰ سال خاطراتم را مرور کنم و هرچه را که به کارم می‌آید، با منطق داستانی که دارم پیش ببرم، مطابقت بدهم و استفاده کنم.

### آیا پسر مسلمان می‌شود تا امکان ازدواج‌شان مهیا شود؟ چطور شهرستان ادب با این مدل از پرداخت به داستانی عاشقانه مشکل نداشت؟

حلیمه و رام بارها به خانواده‌های‌شان درباره عشق‌شان می‌گویند و رام به خاطر عشق حلیمه بارها از برادر حلیمه کتک می‌خورد! تا کار به جایی می‌رسد که با هم قرار می‌گذارند و در یک قرار عاشقانه متأسفانه شیطان در پوست‌شان می‌افتد و با هم رابطه برقرار می‌کنند. بعد تصمیم به فرار می‌گیرند و حلیمه می‌گوید: «من مسلمان و شیعه‌ام و نمی‌توانم زن یک آدم با دین دیگر شوم.» شیخی پیدا می‌کند که به اعتقادشان امروزی است و به شرط مسلمان شدن رام، سیغه عقد را برای آنها جاری می‌کند... رام اشدین را می‌گوید اما شیخ اصرار دارد که باید شیعه شود و رام اشدین علی ولی‌ا... را هم می‌گوید و شیعه می‌شود. خوب از نظر من که این اصلاً مشکلی نداشت و قبلاً هم از این نوع عشق‌ها داشته‌ایم، حتی در تلویزیون سریالی به نام مدار صفر درجه ساخته شد که عشق پسری شیعه به دختری یهودی را در فرانسه نشان می‌داد و ... و از آنجا که به عقیده مقام معظم رهبری این دین یعنی صابین اهل کتاب هستند، پس این عشق و ازدواج مشکلی نداشته و ندارد. شهرستان ادب هم به بعضی قسمت‌ها خرده گرفت که تمامی آن صفحات یا پاراگراف‌ها را حذف کردم و بعد کار را برای ارشاد فرستادیم. ناشر نه آن موقع و نه بعد از آن مشکلی در کار ندید، چون واقعا مشکلی نداشته و ندارد. من مضمونی به معنای واقعی عاشقانه کار کردم که شخصیت‌هایش روبه‌رشد و تعالی هستند و در خلال آن انقلاب و روحیه دفاعی مردم هم روبه‌رشد است و انتهای داستان نشان می‌دهم که دفاع مقدس به معنای واقعی یعنی چه؛ اینها چه ایرادی دارد؟

### رمزوراهای کتاب

کارهایی در کتاب کرده‌ام که حالا دیگر وقت گفتن‌شان است؛ این کتاب ۱۱ راوی دارد. آنها داستان را با هم روایت می‌کنند و بعضاً راویان تکرار می‌شوند. تمام داستان از اینجا شروع می‌شود که مادری نمی‌خواهد پسرش به جنگ برود، پس به نظر می‌رسد

### حلیمه و رام بارها به

#### خانواده‌های‌شان

#### درباره عشق‌شان

#### می‌گویند و رام

#### به خاطر عشق

#### حلیمه بارها از

#### برادر حلیمه کتک

#### می‌خورد! تا کار به

#### جایی می‌رسد که با

#### هم قرار می‌گذارند و

#### در یک قرار عاشقانه

#### متأسفانه شیطان

#### در پوست‌شان

#### می‌افتد و با هم

#### رابطه برقرار می‌کنند